

## معرفت الله

ليس العلم بالتعلم انما هو نور يقع الله في قلب من يريد الله تبارك وتعالى ان يهديه فلن اردد العلم فاطلب العلم  
باستعماله واستفهم الله بفهمك.

علم به آموختن نیست، بلکه آن نوری است که قرار می دهد آزاد دل هر که بخواید خدای تبارک و تعالی هدایتش را،  
پس هرگاه می خواهی علم را پس طلب کن در آغاز در نفس خود حقیقت عبودیت را و طلب کن علم را به عمل  
کردن به آن و از خدا طلب فهم کن تا به تو علم را بفهمد.

امام صادق (ع). حدیث عنوان بصری

تا که تایید نور معرفتش  
بر کویرم بهار صد گل داد  
دل به انس تو آرمیدن یافت  
چون به هر سو نظاره کر کشتم  
عشق و عاشق و معشوق او دیدم  
یاد او گشت بادبان امیدم  
در دلم صد لاله برست  
ظلمت از زندگی کناره بخت  
جان به وصل تو در بهشت آسود  
هر دو عالم فروغ روی تو بود  
رهرو و راه و منزلت او بود  
ناخدا او و ساحلم او بود

(حضرت اساد)

# اگر معرفت کسی به کمال رسید حتماً عاشق او می گردد. چرا که عشق به حسن تعلق می گیرد و او کان حسن است.  
(عبادت عاشقانه ص 98)

# در فلسفه ثابت است که معلول علت تامه هر صفت که دارد مرتبه نازله صفت علت است؛ مثلاً آفتاب منحصراً معلول خورشید است. حال بنگر که آفتاب جز از خورشید چه دارد: اولاً: دوام وجودش بستگی تام به دوام علت دارد. ثانیاً: هر چه دارد مرتبه نازله صفات علت بود، گرمیش، نورش، انرژی‌اش همه و همه مرتبه نازله اوست. این مطلب را قرآن اینگونه بیان می کند: «كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَي شَاكِلَتِهِ». حال که این مطلب دانستی بدان که هر صفت جمال و جلال، رحمانی یا رحیمی که در موجودات بود چون علت تامه همگی ذات باری تعالی است از آنجا می رسد و سرچشمه عشق و محبت جز از آن ذات نیست، اگر مادرت مهربی با تو دارد و اگر پدرت و اگر فرزند و همسرت همه و همه از آن منبع سرچشمه می گیرد.  
(جهان ص 141)

# در معرفت الله کل عالم نه تنها با خالق خود رابطه علت و معلول دارد بلکه همه جا تجلی گاه اسماء و صفات و افعال حق است: « و باسمائك الّتی ملأت ارکان کل شیء». تا بدانجا که اگر ت پرده از توحید برگیرند اول خدا را بینی و بعد مخلوق را، اول وجود را نگری بعد ماهیت را و در نتیجه به کل عالم هستی عاشق باشی.  
(جهان ص 198)

# در عشق نظر از غیر محبوب آنگونه برداشته شود که حتی وابسته ها و متعلقات معشوق هم رها گردند و در همین زمینه است که فرمودند: « کمال معرفت نفی کردن صفات از اوست. »  
(سفر ص 124)

# عزیزا! تو را اگر ملك معرفت بخشیدند، به نامش سوگند که نیکوترین نعمت را یافته ای. از هیچ غمی میاندیش که معرفتش مرهم همه زخم هاست!  
(تخلی ص 55)

# کار معرفت طی طریق نیست، از جایی به جایی رفتن نیست، بلکه پرده ها را واپس زدن است. در عرفان عالم همان عالم و آدم همان آدم است. تفاوت آنکه عامی، عالم را در هزار پرده بیند و عارف پرده ها را واپس زده و

گر نه آنچه می بیند همانست که بود. زین رو بود که رسول الله (ص) با خداوند خویش عرض می کرد: « اللهم ارنی الاشیاء کما هی » « پروردگارا اشیاء را آن طور که هست به من بنما »  
(اندیشه نگاهش 13)

# کردار و گفتار و نوشتار هر کس به گونه نفسش می ماند چرا که: کل یعمل علی شاکلته.  
(همان ش 19)

# فیض فیاض که از ناحیه حضرت رحمان می رسد مستمر است و زمان مند نیست. ولی چون مخلوقات زمان مند هستند نسبت به سعه وجودی خود هر لحظه از آن، گونه ای بهره مند می شوند.  
(همان ش 44)

# هرگز بی او ندیدم و بی او نشنیدم و بی او گامی بر نگرفتم و نیاندیشیدم تا بدانجا که دانستم حیاتم اوست و این آغازین پرتو معرفت بود.

(همان ش 49)

# تعداد رسولان خداوند بر بشر، به تعداد مخلوقات اوست، چون هر موجود با تمام وجود مسبّح حق و نمودار اسماء اوست و با زبان تکوین به انسان متفکر می گوید: روی به آفریدگار من آر تا آفریدگار خود را نیز بیابی و اگر در آفرینش نبود جز یک موجود در برابر انسان، او را برای وصول به آفریدگار کافی بود تا چه رسد بر انسان که: «اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید {صفت آیه 54}»  
(همان ش 51)

# عارفی در تفسیر (الم) چنین دارد: (که الف دلالت به اسم الله دارد که اول حرف آن کلمه است، و لام دلالت بر کلمه علم دارد که حرف وسط آن است؛ و میم دلالت به عالم دارد که حرف آخر آن کلمه است و این یک قوس نزولی است از خداوند و صفت او و ظهور آن در عالم شهود.)  
(تجلی 6 ص 36)

# اگر فقر ذاتی خویش دریابی و غنای او بشناسی، لاجرم گام در راه عبودیت نهی و دست ربوبیت با خود در کار بینی؛ که معرفت، دانستن همین

حقیقت است و چون این حقیقت دریابی جهان بینی تو، نقش دیگری یابد و بهشت آغازین تو از همین سرای شروع شود و امروز در پرسش خدای که فرمود: « لمن الملك » «سلطنت از آن کیست؟» گویی: «لله الواحد القهار»

«مر خدای یکتای قهار است (غافر آیه 16)» (همان ص 42)

#. جهان در یک حرکت تکاملی به طرف خالق خویش در سیر است؛ و این همان حرکتی است که فیلسوف عارف مولاصدرا حرکت جوهری اش می نامد؛ بعضی این سجده موجودات را همین "سیر الی الله" دانسته اند که خواه و ناخواه طوعاً او کرهاً همه و همه رفتنی هستند. یعنی پیمایش جاده «انالله و انا

الیه راجعون» (همان ص 48)

#. بدان که مرکز عالم هستی ذات لایزال حضرت احدیت است؛ که سیمرغ راز است و کس را شهپر وصول به آن نیست. در عرفان این مرکز را به خال تشبیه کردند که نقطه است و یکتاست و در شناخت غیر، غیور است و جز او را به او راه نیست.

(همان ص 71)

من به حال بت ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

امام خمینی ره

#. اگر در جان نوری بود و پرده عالم ملک از چشمت برخاست، قیام و حیات همه موجودات را با حی قیوم دانی، و ظهور محبوب در عالم وجود بر چشمت آشکار گردد و بهشت آغازین از همین جا شروع شود.

(همان ص 198)

#. عالم هستی ظهور اسم ظاهر است که این ظاهر ظهور اسم باطن است، یعنی آن که اینجا ظاهر است همان است که باطن است و آنکه باطن است همان است که ظاهر.

(همان ص 199)

# معروف را با اعرف شناسند چرا که مُعرف اعرف از معرف باشد. آیا از خدا اعرفی داریم تا او خدا را به تو معرفی کند؟ غایب را با حاضر شناسند. از خدا حاضرتر کیست؟ ادراک مخلوق منحصرأً با خداست، اگر دقت بیشتر فرمایی معیت حق را با خود می فهمی که ادراک تو با تو یکی است و از تو جدا نیست. ادراک آفرین نیز چنین است.

(تجلی 7 ص 120)

# ای عزیز! موجدی و ربّی در تمام احوال برای عالم ظاهر جز عالم باطن نیست و در فیزیک هم از نظر علمی ثابت شده که ماده جز تراکم انرژی نیست یعنی در حقیقت موجد ماده را انرژی و نیرو می دانند، اینجا داریم به توحید نزدیک می شویم، آن توحیدی که رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند و آن اینکه باطن تمام عالم کثرت و موجد و رب آن جز وحدت صرفه حق تعالی نیست. بعضی از اهل ظاهر بین تصور کرده اند عرفا هر در و دیوار موجود را نعوذُ بالله خدا می دانند، این ممکن که در هستیش جز فقر چیزی ندارد و محدود و محتاج صرف است کدام نادانش خدا داند؟ و بزرگانی از قبیل محی الدین و شبستری و ملاصدرا و ملامحسن فیض کاشانی و حاجی ملاهادی سبزواری که خداوند بر قبر آنها نور بارد را حتی تا مرز کفر پایین آوردند. نه بابا اینها نظر به بواطن عالم دارند نه این ظاهر مقید. باش تا فقط یک جمله محی الدین را آورم که بیش از همه چوب تکفیر اینان را نوش جان کرده. «فهو عین کل شیء فی الظهور ما هو عین الاشیاء فی ذواتها سبحانه و تعالی بل هو هو و الاشیاء اشباء.» «پس او عین کل شیء است در ظهور آنها نه عین خود اشیاء است در ذاتشان منزّه و بزرگ است او (از این سخنان) چه او است و اشیا اشباء اند.» وقتی قبول کردی که اصل ظواهر بواطن است در حقیقت ظاهر، ظهور باطن می شود این ظهور مفهوم دیگری است و ماده و جسم مفهوم دیگر، و اینان حتی غافل اند که اسم او ظاهر است ولی این ظاهر جز ظهور او در عالم طبیعت چیست؟ و باطن در همین ظاهر غایب است و خداوند در قرآن بیشتر با نام هو که ضمیر غایب است جلوه نموده و در سخن محی الدین هم باز همین ضمیر تکرار می گردد.

(جان ص 146)

تا چشم باز کردم نور رخ تو دیدم  
تا گوش بر کشادم آواز تو شنیدم

پندان که فکر کردم، پندان که ذکر کردم، پندان که سیر کردم، بیرون ز تو ندیدم .

# شناخت عالم بیرون در درون صورت می گیرد، یک باغ را که می بینید، عکس آن از راه چشم به سلول های مغز می رسد، نفس و رای این سلول ها به تماشا می نشیند، نفس و روح انسان غیر خدا چیزی ندارد؛ قبلاً عرض شد که فقر مطلق است؛ آنچه دارد ارتباط با خداست؛ حال آنچه دریافت می دارد نوری است از علم بالا نه خودش، بنابراین هر شناخت درحقیقت بوسیله خدا صورت می گیرد. از حضرت رسول(ص) پرسیدند: خدا را چگونه شناختی؟ فرمود: عالم را با خدا شناختم. در نتیجه آنچه از عالم بیرون درک می کنید پرتویی است از انوار روح آدمی که به عالم خارج می افتد؛ گویی آن پرتو عکسی است بر آب که آب عنقریب زایل شده، نفس می ماند و خودش اگر دلبستگی بدان بیرون داشت محبوب زایل گردید و نفس پایبند و اگر در این عکس خدای خود را به مشاهده نشست آن محبوب با اوست چه: « کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام » و همین حقیقت است که عالم را دار غرور یعنی فریب خواند.

(هان ص 174)

دلبر نشسته در دل و ما بی خبر ز او      سیهوده کوه و دشت و بیابان شتاقیم

# جز او در کار نیست بر خلاف ممکنات که در جایی هستند و جاهایی نیستند؛ در کاری هستند و در کارهایی نیستند؛ خدا همه جایی و همه کاره است و به عبارت فلسفی همه ممکنات را حد است و خداوند را حدی نیست. به هر جا بنگری پشت پرده ماهیات ، وجود اوست، بلکه پرده و حائل نیز اوست.

(هان ص 212)

# هر آنچه بر معرفت انسان افزوده گردد گنج وجودیش بیافزاید و هیچگاه او را کمبودی در پذیرش علم نیست و این وضع منحصر انسان است که حتی فرشتگان را این سعه وجودی نیست.

(تجلی صفاتی ص 17)

# راز شناخت معرفت الله در شناخت اسماء و صفات است، چون اگر چه ذات در دسترس نیست، عوالم هستی که روح آن اسماء الله هست در دسترس می باشد.

(همان ص 41)

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کاین شاهد بازاری، آن پرده نشین باشد.

(حافظ)

# هر جا در ادبیات عرفانی با لغت سیمرغ برخورد کردی مراد همان ذات است. چه همان گونه که این مرغ سعادت را تا کنون کسی نیافته، بدان که آن ذات را کسی در دسترس نبوده است. چه حضرت ذوالجلال را جایگاه در حریم کمال عزت و عظمت است و محیط بر سراسر عالم هستی، چگونه محاط را بر آن احاطه تواند بود.

(همان ص 42)

# شناخت ذات حق تعالی را در ره رها کن اما چون صفات عین ذات است، با صفات توانی به تماشای ذات نشینی، سرو سهی از راست قامتی محبوب نشانی است در دسترس، این صفت را در سرو به تماشا نشین، گلاب که شاهدهی بازاری است در اختیار است اگر در زمستان به سر می بری و گلی در اختیار نداری بوی آن را از گلاب استشمام کن.

(همان ص 44)

# دانی که ارزش هر علم به ارزش موضوع آن علم است، زمین شناسی را چه نسبت به علم پزشکی است؟ که موضوع آن خاک زمین و موضوع این بدن انسان است. تا بررسی به دانشی که بلندی عظمتش در عقل انسان نیاید و آن شناخت وجود مطلق و حق تعالی و صفات و افعال اوست و اگر مردم عظمت و خواص این علم را می دانستند عمر صرف علوم دیگر نمی کردند و همه

علوم را در برابر آن پست می دانستند. امام علی (ع): « معرفت الله سبحانه اعلى المعارف » «خداشناسی بهترین و برترین معارف است.»

(جهان ص 45)

# معرفت الله جهان بینی تو را دگرگون می کند، تا آنجا که دیگر چشمت ظلمت را نمی بیند ، غم از دلت رخت بر می بندد ، درهای لذایذ بر تو می گشاید که دیگر هیچ لذت دنیایی در کامت شیرین نمی افتد، گویی جانت عالم خاکی را رها کرده و به افلاکیان پیوسته، چه قداست ملکوتیان از برکت همین معرفت است.

(جهان ص 46)

# علامت معرفت الله درک فقر کامل خویشتن است همان گونه که : «من عرف نفسه فقد عرف ربه» ، چون خویشتن را شناختی که از فقر کلی برخورداری لاجرم معرفت حق تعالی برایت حاصل آید که دریایی در تمام شئون حیات تو خدا در کار است.

(جهان ص 47)

# ممکن است گه گاه شیطان به سراغت آید و با تو نجوا کند که آنچه را امکانش نیست طلب کردن از جهالت است. با او بگو اگر کسب معرفت محال بود این همه بدان تشویق فرموده بودند ، در کوچه باغ های این گلزار هم خرامیدن والله لذت بخش است.

(جهان ص 49)

آب ديارا اگر توان کشيد هم به قدر نمشني بايد پشيد .

# همی دان که ارزش عبادت تو به قدر معرفت تو است، بین نماز عارف بالله با جاهل از زمین تا آسمان فاصله است، آنگاه که جان و دلت از معرفت خالی باشد هر چند چشم سر بینا باشد چشمان دل کور است و جهان برای تو ظلمات و حضرت رسول(ص) فرمود: «بدترین کوری ها ، کوری دل است»، حال نگاهی به دل خویش کن ، اگر در دلت تمنای معرفت او هست بدان که :  
گر نخواهی داد، ندادی خواست.

(جهان ص 49)



# بالاتر از معرفت خالق معرفتی نیست ، هر آن علم که تو را بر این معرفت راهنما باشد، علم است و گر نه هر آنچه بیشتر دانی بر انبیت و غرور تو بیافزاید، باز بنگر که خداوند می فرماید: « انما یخشی الله من عباده العلماء » «جز این نیست که دانشمندان را ترس از خداست.» چند شناسی صاحبان مدارک عالی را که در عمر سجده ای بر خالق خویش نداشته اند ، زمین شناس و باکتری شناس و کیهان شناس شدند اما رازق و خالق خویش را از یاد بردند ، گویی پروردگارشان از یک باکتری هم کمتر بود .

(جان ص 50)

# علمی که مورد نظر است نه خواندن صرف و نحو عرب است که بادیه نشینان حجاز از من و تو، به دانند، و نه فقه و کلام است هر چند آنها هم لازم است ولی همه مقدمه اند نه هدف، و نه فلسفه و عرفان نظری، چه بسا پایبندی به همین علوم حجاب راه تو گردد که این علوم بدان آوردند تا تو را از چاه عالم طبع بر آرند نه بر آرند و به چاه دیگر برند. قناعت به همین علوم قبل از رسیدن به آن معلوم بسا پایبندی است که راه سلوک را بر تو ببندد.

(جان ص 53)

# ای عزیز! ژرفای چاه تکبر و جاهدوستی و دنیاپرستی از ژرفنای چاه نادانی و بی سوادی بس عمیق تر است، پنجاه سال می گذرد که تو در مسجد از شکایات و نجاسات و مطهرات شنوی و در مدرسه زید و عمر را به جان هم اندازی تا اعرابی بر سر آن یا این گذاری و حال آنکه چند روزت این دانش آموختنی بود و عجب آنکه در معارف به همین قناعت کردی و از توحید جز خدا یکی است و دو نیست، چیزی بیش نخواستی و جالب آنکه با آموختن همین وسیله خود را فقیه و دانشمند دانستی و بسا در بسیاری موارد از تو فتوی هم صادر شد. « وما یستوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات و لا النور و لا الظل و لا الحرور و ما یستوی الاحیا و لا الاموات »

(فاطر آیه 21)

(جان ص 55)

# جان مزکی آینه دریافت معارف است، در قرآن خواندی: « لا یمسه الا المطهرون »، سخنان پیامبر (ص) وائمه اطهار وحتی اولیاء را نیز چنین دان که آنها نیز بهره برداری از همین قرآن است، بنابراین سخنان آنها از همین شرط برخوردار است، تا نور تزکیه بر دل و جان راه نیابد طهارت سالک کامل

نباشد و بر این معارفش راه نیست، چه همان گونه که اشیاء مادی در پرتو نور رؤیتشان ممکن است، معارف حقّه الهی نیز نیاز به نور صفا بخش تزکیه دارد.

(جان ص 61)

#. علم تمام پیامبران از سنخ علم لدنی است و حتی پیامبر عزیز اسلام (ص) از علوم ظاهر سطری نیاموخته بود.

نگار من که به مکتب زلفت و خط نوشت  
به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد (حافظ)

برترین دانشوران آنانند که از دریای لایزال علم خدا سیراب گردند، علمی که در آن خطا راه ندارد، علمی که زلالش را آلاینده نیست. و چون معلوم همه آنها حقیقت مطلق بود همه از یک چیز گفتند و وصف یک موضوع نمودند و راهنمای صراط مستقیم بودند، ولی همین علم نسبت به گنج و سعه صدر آنان کم و کاست داشت.

(جان ص 99)

#. دیده ای که در مباحث فلسفی فلاسفه را چند اختلاف است، در علم طبیعی و تجربی تا کنون چند نظریه آمده و چند به بطلان کشیده شده ولی در حرف پیامبران اختلافی نبینی و آنان که از این سرچشمه نوشیدند نیز اگر مقام آن را نداشتند که مستقیم از وحی برخوردار باشند جرعه جام آن را از کف پیامبران و ائمه نوشیدند چنان که پیامبر (ص) خود فرمود:

(جان ص 102)

« دانشمندان ورثه پیامبرانند. »

#. آن عالم متقی که چنگ به دامن قرآن و سنت زد و از ره بدر نرفت بر صراط مستقیمی است که این علم را یا مستقیم از طریق لدنی و یا از طریق وراثت انبیا در خواهد یافت و تو را سزد که تا به مقام ایشان ره نیافته ای ریزه خوار خوان ایشان باشی و پیرو راهشان که اینان درد تو دانند و دوا ی تو دارند. رسول الله (ص): « به راستی که خدای تعالی را بندگانی است که به

(جان ص 102)

سیما مردم را بشناسند. »

#. خدای را مردانی است که معارف را به ذوق دریافتند و لذت آن را چشیدند نه با برهان و دلیل بدان ره بردند و این در اثر وصول نفس زکیّه

ایشان به قرب حق تعالی است که فرمود: « کنت سمعه و بصره و یده و رمله » « من گوش او و چشم او و دست او و پای او می شوم. »

(جان ص 103)

#. ای عزیز! فیض خدا همچون باران بهاری مادام می رسد، معارف با آن، رحمت با آن، انس با آن و روزی های مادی با آن است. در هر دل این باران هر چه لایق باشد می پرورد ندیدی که این باران ظاهر جایی شقایق و ریحان رویاند جایی سبزه و چمن و جایی خار و همه رحمت است، شقایق و ریحانش لذت جان بود، سبزه و چمنش را چهارپایان خورند و خارش را شتر نصیب بود و آنان که در لجه ملکوت شناورند گوهر معرفت نصیب بود.

(جان ص 105)

#. بوده اند کسانی که بی تعلیم و تعلم از تحصیل کرده ها پیشی جسته اند و بسا دانشمندان در خدمت آنها زانو زده اند.

(جان ص 111)

#. ای عزیز! ورای این دانش ها نیز معارفی است که جز در سایه تزکیه امکان دسترسی به آنها نیست و بدان، بیش از آنچه من و تو می دانیم دانش است و ورای حالات ما حال هاست و عظیم تر از این منازل، منزل ها. تا در باب معرفت به قناعت نگرایی که آن دون همتی است. توقف در آن مرتبه که هستی برای طلب و آرزوی مراتبی والاتر از آنچه در آنی، آماده شو که بانگ الرّحیل به گوشم آید، تا بار همی بندیم، پس این ترانه را با هم زمزمه کنیم و گویم ای پروردگار:

(جان ص 114)

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک      باورمکن که دست زد دامن بدارمت (حافظ)

#. در وادی معرفت است که عظمت ها ظاهر می گردد. در برابر این عظمت ها چون گنج ها متفاوت است بنابراین هر کس به اندازه گنج خویش از انوار لایزال حق تعالی نور بر می گیرد. در این منزل است که بسیاری از اسرار نقاب از چهره می گشاید و سالک را صد چون و چرا از دل رخت بر می بندد.

(جان ص 127)

# . چونت عقل و خرد سالم بود، اندیشه و تفکر را و انهی تا در زمره اولوالالباب باشی. آنچه از اندیشه ات بهره افتد معرفت و عرفان باشد و هر آن گاه او را شناختی، عاشقی دلباخته باشی که خشوع و بندگی و یاد مداوم، ثمره عشق بود و در سایه بندگی آن تقرّب حاصل که: ((العُبُودِيَّةُ جُوهْرَةٌ كُنْهَهَا رُبُوبِيَّةٌ (مصباح الشریعہ امام صادق) ( ( (تجلی آخر ص 11)

# . سال ها بشر در زمین زیسته و از آتش خبرش نبوده، بسا برق آسمان آتشی بر او بر افروخته و یا اصطکاک دو سنگ، و آنکه آن را دیده خبر برای دیگران برده و اغلب باور نداشته اند، و بعضی به صورت داستان و حدس، ذکر آن می کردند، اما آنکه خود به چشم خویش آن را دیده هرگز منکر آن نیست، تا چه رسد بر آن کسی که آتش بدنش را سوخته و ماه ها درد لمس آتش را داشته است. از انکار تا بدین مقام منازلی بس دور از یکدیگر است که حدس و مظنّه و شک را پشت سر باید نهاد و با منطق و حجّت از منزل علم الیقین گذشت و به شهر عین الیقین در آمد و چون از آن گذر کردی بار انداز؛ مشهد حقّ الیقین است که آنجا نه تنها بینایی است که بینایی با چشایی همراه است. و چون لذّت چشایی جانت را محظوظ کرد، دیگر دست از آن نداری و روی از آن هرگز نگردانی اما ما را صد نیاز و این ره بس دراز باشد، اگر طالبی سرمستی، برخیز و بار سفر ببرند. (همان ص 16)

# . بدان که هستی را عوالمی است که نازل ترین آن ها، عالم ماده و خاک یا (عالم خلق) و (ناسوت) است که علّت آن، (عالم ملکوت) است و (عالم ملکوت) علّتش (عالم جبروت) است که علّت همه این عوالم، ذات حضرت حقّ تعالی است و در وجود خودت ملکوت تو همان (عالم امر) است که روح و روان تو است و روح را وابستگی است به عوالم قلب و سرّ تا برسد به علّت العلل که خالق و پروردگار تو است. ای عزیز! روح با تو و ملکوت و قلب با تو و حضرت پروردگارت با توست و هر مرتبه از وجود تو، فقیر مرتبه فوق، تا برسد به آن جا که کلاً فقیر غنای حضرت حق هستی که بدون قیومیت حضرتش، نه ریه ای برای تنفس گشاده گردد و نه قلبی از جای بجهد و نه گامی برداشته شود و نه گفتاری از دهان خارج گردد. (همان ص 67)

#. عالم خلق معلول است که سرمایه ای جز از خالق ندارد و چون آدمی مواجه با این عالم است اگر به علّت ره نبرد، سرگردان همین عالم خلق گردد. لذا در حق ایشان خداوند فرمود:

((يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ)) (فقط ظاهر حیات دنیا را می نگرند و ایشان از آخرت غافلند) (روم آیه 7)

هر ظاهری را باطنی است لاجرم چون باطن را ننگریستند تصوّر ایشان بر این است که همین ظاهر اصالت دارد و این عالم حجابی سخت عظیم در برابر نگرش به باطن برای آن ها به وجود آورد:

((لَا حِجَابَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ إِلَّا خَلْقَهُ)) (هیچ حجابی بین او و خلقش نیست الا خلقش)

(همان ص 70)

#. صفات علّت - در مرتبه نازل - در معلول ظاهر گردد و در هر عالمی هر چند معلول از علّت اصلی دور تر باشد، تجلّی آن صفات کم رنگ تر گردد. بنابر این آنچه از صفات و اسماء حسنی در این عالم ملک بینی، از کرم و جمال و بهاء و جلال همه تجلّی صفات علّت العلل است. به عبارت دیگر نسبت علّت به معلول نسبت کمال به نقص است و یا بگو نسبت باطن به ظاهر. پس در حقیقت دیدار ظاهر، دیدار باطن است چه ظاهر از اطوار وجود باطن و در حقیقت عین ربط است. برای مثال دقّت شود که گوشه ای از دانش و علم یک سخنران برای شنونده در یک سخنرانی ظاهر می شود ولی معدن علم در ملکوت و جان اوست. اما همین ظاهر که آن را در عالم شهود استماع می کنی، عیناً ربط با آن مخزن علم او دارد. و این جویباری است بسا از دریای معرفت وی.

(همان ص 72)

#. همی دان که آنچه از صفات عالم مُلک - که آخرین معلول علّت تامّه است - برایت دلبری دارد و گاه موجب توقّف و ایستایی تو در همین عالم می شود، پرتویی از صفات دلکش حضرت علّت العلل است که چون به عالم مثال در

آیی از آن صفات بیش از پیش بینی و چون به عالم تجرّد دست یابی از عالم مثال بیشتر بینی.

(جهان ص 72)

# ((كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيّاً أَحَبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِغِيٍّ أَعْرَفَ)) (من گنج پنهانی بودم ، دوست داشتم ظاهر شوم، ایجاد آفرینش نمودم تا مرا بشناسند) (حدیث قدسی) ، (کنز) به معنی گنجینه پر و سرشار است، پرتتر از همه پرها و سرشارتر از همه سرشارها، ذات حق تعالی است، مملوّ از صفات جمال و جلال، فرمود: (دوست داشتم تا شناخته شوم، ایجاد آفرینش نمودم تا مرا بشناسند). زین رو هدف آفرینش که معرفت الله هست ترسیم گردید. پس این هدف را از یاد مبر، تا ترسیم اهداف زندگی را به گونه ای پردازی که با این هدف اصیل موازن باشد.

(جهان ص 80)

# ای عزیز! حضرت محبوب از ممکن غیب، خیمه بر عالم شهود زده و پرده از رخسار دلکش بر گرفته و راز باطن را کنار نهاده و در آئینه اسم ظاهر، خویش را به تماشا نهاده، دانی چه می طلبد؟ فرمود: ((لِغِيٍّ أَعْرَفَ)) (تا شناخته شوم).

(جهان ص 85)

# خود شناسی و جهان شناسی قرآنی مبتنی بر دو جنبه ای بودن انسان و جهان است - مادی و معنوی یا بگو عالم خلق و عالم امر، یا بگو ملک و ملکوت - که قیام ماده و ظاهر به قیومیت عالم امر و باطن اوست و لحظه ای عالم ظاهر بدون باطن قیامی ندارد و لاجرم با مشاهده این عالم ظاهر، راهی به سوی باطن همیشه برای اهل نظر موجود است.

(جهان ص 106)

# علمی که هر روز اضافه شود و ساعت به ساعت افزونی گیرد، درک تجلی اسمائی و افعالی حق است که عارف لحظه به لحظه در مدرس آن نشسته

و با توجّه به این سخن عرفا که در تجلّی حق تکرار نیست، در هر تجلّی ورقی  
بر کتاب معرفت عارف اضافه شود.

(همان ص 187)

#. آن ذات مقدّس در مرتبه عمی و خفاست و عقل هیچ کس به درک کامل  
آن راهی ندارد و نیز بدان که عالم، به معلوم خویش محیط است و الله تعالی  
خود بر همه مخلوقات، محیط است و یکی از اسماء او محیط، چگونه محاط به  
محیط خود تواند احاطه نماید؟! ما هر موصوف را با صفتی شناسیم و هر  
مسمّی را با اسمی، در آن ذات عزیزی که نه اسمی و نه صفتی بدانجا راه  
ندارد، چگونه تواند معروف عارفی قرار گیرد؟! ((كَمَالُ إِخْلَاصِ نَفِي الصِّفَاتِ  
عَنْهُ)) (بالا ترین اخلاص نفی صفات از او است) (نسخ البلاغ، امام علی (ع))

چرا که معلوم است هر صفت، غیر موصوف و هر اسم، غیر مسمّی است و  
ناگزیر در آن وحدت صرف، نه اسمی راه دارد و نه صفتی.

(همان ص 208)

#. وقتی بشر به عمق اسرار هیچ مخلوقی نه کوچک، نه بزرگ چندان راه  
نبرده؛ نه در آفرینش یک سلول از برگ درختی و یا موجود زنده ای و نه در  
عظمت و اسرار کهکشان ها و قدمت آن ها، چگونه می تواند معرفتی به ذات  
بی صفات خالق آن ها داشته باشد؟!.

(همان ص 209)

#. هوس دیدار او را با چشم، و ادراک او را با خرد، از سر بدر کن و این  
بدان معنی نیست که روی از این در برتاب! چه، و لو او را به ذات نشناسی،  
از شناخت صفات محروم نمایی. برای مثال اگر ما واقعاً نمی دانیم که در  
خورشید چه خبرهاست، معذک همه از نور و انرژی خورشید بهره مندیم. بنا  
براین بر این آستان، بندگی باید و ما را وظیفه ای جز این نیست و هر آنچه از  
معرفت نصیب هر کس گشته، در سایه بندگی بوده است.

(همان ص 212)

چو رای عشق زوی با تو کفتم ای بلبل      مکن که آن گل خندان برای خویشان است

به مشک چین و چگل نیست بوی گل محتاج      که نافه ماش ز بند قبای خویشان است

(حافظ)

# بدان که هر شناختی که آدمی دارد با خدا دارد تا چه رسد به شناخت حضرتش.

(لا يُدرک مخلوق شیئاً إلاّ بالله و لا تُدرک معرفه الله إلاّ بالله) (مخلوق هیچ گونه درکی ندارد جز با خدا و درک نکرده است معرفت خدا را کسی جز با خدا (توحید صدوق، امام مجاهد ع))

گر با دیدار گلی، ور سبزه زاری، زمزمه جویباری، گفتار آشنایی به یاد او افتادی، همی دان که جز او در کار نبود تا بدین اسباب ترا در کار خود آورد.

(یک مشتاقان ص 84)

# . آدمی به وسیله پنج حس عالم بیرون را به درون می برد و در درون خویش آن را به تماشا می نشیند این تماشا گاه موقت است و طبعاً تصویر دیگری جانشین آن می شود. اما گاه بر همین تصویر اول خیره می ماند تا از ظاهر پی به باطن برد و این کار همان اندیشه و تفکر است که شناخت و معرفت شجره آن است. ای عزیز! چون این مطلب را بدانستی راه سلوک و حرکت و وصول به حضرت پروردگار را نخست از این رهگذار باید بیابی، که جهان بینی مطلوب، جهان بینی اندیشمندان است. آن وقت است که ورای عالم حس، عالمی دیگر بیابی که هزاران برابر عالم محسوس است.

(هدیه باس 35)

# با هر حسی علاوه بر ظاهر محسوس دنیایی تداعی معانی همراه است که این دنباله را فقط انسان در می یابد ولی حیوان جز درک محسوس چیزی به دنبال ندارد. برای مثال زمانی که حیوان با باران مواجه می شود جز قطرات آب چیزی نمی بیند. اما انسان با دیدار باران می خواهد بیابد که این باران از چه به وجود آمده، چون به ابر رسید می خواهد منشأ آن را در یابد، و چون به دریا رسید به دنبال چگونگی آفرینش دریاست و زان پس انگیزه آفرینشش در



هر احساس برای انسان اندیشمند همین تداعی ها موجود است و این انسان است که همه این علّت ها را واپس می زند تا به علّت العلل برسد و این است راه کاربرد صحیح حس. نگرش حیوان به غروب آفتاب و تاریکی سپهر و تلالؤ ستارگان پیامی جز رجوع به آخور و طویله و آغاز استراحت چیزی به همراه ندارد. اما همین آسمان گردان و آمد و شد شب و روز را اولوالالباب چون به نظاره نشینند سر تعظیم در برابر عظمت پروردگار فرود آورند و گویند: چنین دستگاهی به بازی و بازیچه نیست. و چون این پیامد های حس تعطیل ماندو اندیشه تو را به خالق این عظیم جایی نرساند حسّ از کمال بی بهره ماند، و از هدف دور ماند گویی هم اکنون نیز در عدم است و به غایت انگیزه آفرینشش پشت نموده و در نتیجه از مقام شامخ انسانیت به منزلگاه پست حیوانی سقوط نمود.

(همان ص 238)

# ((وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْلَمُونَ)) (کسی را که به عمرش افزودیم در عالم خلق شکسته و فرسوده می شود (س آیه 68)) این شکستگی در عالم خلق توست نه در عالم امر تو که جان و روح ت باشد، تو را اگر گذر از راه صواب و معرفت اندوزی باشد جانت در مسیر عکس گذرگاه جسم است، روز به روز شاداب تر و منورتر و به قرب خالقش نزدیک تر است.

(حدیث آرزومندی ص 128)

# اوست شاهد و اوست حاضر و اوست قائم و اوست ناظر؛ اگر به این منزل در عالم یقین رسیدی، شمیم عطر آگین بهشت را از همین جا استشمام می کنی، چه گلزار بهشت از کوچه باغ های دنیا می گذرد و بدان که هر آن کس لذّت معرفت حق تعالی را در دنیا نچشید، لذّت نظر بر وی را در آخرت نخواهد چشید

(همان ص 288)

# ((لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (ص آیه 88))، چون به مقام یقین نائل گردی، امروز و روز قیامت

مفهوم این آیه را یکسان یابی و هم اکنون ماهیت را در دار وجود نیابی و جز وجه الله چیزی در عالم نبینی:

((فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)) (به هر جای رو آوری آن جا وجه خداست)

(تقره آیه 115) (کثیرا عرض 336)

# عزیزا! حیات این جهانی، جز پندار و خیال نیست، حیاتی است آمیخته با ملمات عالم دایره کون و فساد است، صحت و بیماری در کنار هم، بهار و خزانش پیاپی، غم و شادیش آمیخته، در بدن انسان سلول هایی مادام در حال مرگ و گروهی در حال حیاتند، جوانی را پیری به دنبال است، امّا: ((إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)) (به راستی که سرای آخرت سرای حیات و زندگی است، اگر بدانید. (عنکوت آیه 62)).

و آنان که در مقام یقین اند حتی در همین دار دنیا آن سرای را به تماشا نشینند. ((كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَنَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ)) (حتی اگر شما را علم یقین بود،

جهنم را می دیدید (تحریر آیه 16) (فریاد جرس ص 67)

# ای عزیز! شک و تردید زندگی را تیره و تار می کند و اگر از گلزار یقین نسائی وزیدن گرفت قلبت را برای همیشه آرامش می دهد و مرگ که بالا ترین مصیبت برای اکثر مردم است برای تو گشایش در زندان است. ((مَا أَعْظَمَ سَعَادَةَ مَرءٍ مِنْ بُوشِرٍ قَلْبُهُ بِبَرِّدِ الْيَقِينِ)) (برای شخص سعادت بی نظیری است که نسیم خنک یقین، قلبش را بشارت دهد. (غرا حکم ص 61)) (جان ص 197)

# حق یقین است که پرده شک و تردید را تا ابد از خاطر انسان می زداید و گرنه بدون وصول به آن مقام، کما بیش اوهام و خیالات خاطر انسان را از تشویش رها نمی نماید. (جان ص 199)

تا که تاید نور معرقش در دلم صد هزار لاله برست

بر کویرم بهار صد گل داد ظلمت از زندگی کناره بخت

دل به انس تو آرمیدن یافت جان به وصل تو در بهشت آسود

چون به هر سو نظاره کر کشم هر دو عالم فروغ روی تو بود

(حضرت اساتد)

# . ((وَجَعَلْ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ))

(و قرار داد برای شما گوش و چشم ها و دل ها باشد که سپاس دارید (نحل آیه 78))  
اندیشه و تفکر با دل است و در این آیه و چند جای دیگر که بعد از چشم و گوش بحث افئدة آمده برای آن است که چون شنیدنی ها و دیدنی ها را به درون بردی، روی یک یک آنها بیاندیشی و طبعاً با همین ابزار است که ما از معلول ها گذر می کنیم و به علت ها و سپس به علت العلل می رسیم.

(از حاک تا افلاک ص 57)

## (سؤال از محضر اساتد)

# . اگر عرفان و سلوک چیزی جز دین نیست پس داستان عارف کامل شیخ مرتضی انصاری (ره) را که ابتدا معتقد بودند که هر چه هست در دین و شرع است و اعتقادی به عرفان نداشتند اما بعد برایشان آن انقلاب بوجود می آید و بعد دنبال عرفان می روند را چگونه می توان توجیه کرد؟

جواب

بین عزیز: عرفان یعنی شناخت و شناخت همان علم است معلومات دوره ابتدائی علم است متوسط علم است و مراتب دانشگاهی علم. ممکن است که کسی به جایی برسد و تصور کند پایان راه است بعد کسی را ملاقات

کند و دریابد که بسیار خبر با بود که او نمی دانست اینجا است که در می یابد که من به کمال نرسیده بوده و اشتباه می کردم که  
پایان راه است.

### سؤال

# . وجودم چیز دیگری را طلب می کند که در خواندن کتب نمی یابم؟

### جواب

آنچه را از معارف الهی خوانده اید در خود پیاده کنید تا دانش دیگری نصیبتان گردد.

### مناجات

الهی! آرزو مند بودم تا به جمال تو بنگرم، فرمودی مرا: (اینها تو لوانتم وجه الله) امروز

در همه جا تو را می بینم، آن گونه که رهنمون گردیدی، در افق های دور دست آن گاه که

سپیده روز نوید نور می آورد، آن گاه که پرتو خورشید ابرها را به صد گونه رنگ می آراید،

سرمه سحر را از چشم اختران می زداید و گلگونه سپیده را بر چهره روز می کشد، آن گاه که

ستارگان در جمالی از نور، روی از شب زدگان خاک می پوشانند، در ماوراء همه این چهره

ها، چهره تو پیدا است. در ترنم مرغان، در زمزمه جویبار، در آوای رعد، در صدای ریزش

باران، در رقص کیسوی بید، در آینه داری برک های صنوبر، همه جا جمال، همه جا جلال و

همه جا وجه الله، اکنون می یابم که: (بأسمائك التي ملأت أركان كل شيء) (به اسماء تو،

که پرو لبریز کرده پایه های هر موجودی را) (های کس)

(یک مشتاقان 214)